

فضایل حضرت عمر از زبان رسول الله

حضرت عمر در نظر رسول اکرم اهمیت بسزایی داشت. محمد صلی الله علیه و سلم از شجاعت و دلیری و عدل و انصاف بسیار متاثر بود. رسول الله عمر را خیلی دوست و عزیز داشت این وجه این نیک بود که یکی از دختران حضرت عمر زوجه رسول الله بود.

رسول الله در باره عمر فرمودند: من دو وزیر در آسمان و دو وزیر در زمین دارم؛ میکائیل و جبرئیل دو وزیر من در آسمان هستند و ابوبکر و عمر دو وزیر من در روی زمین هستند.

رسول اکرم فرمود: الله تعالی حق را بر زبان عمر جاری کرده و در دل عمر قرار داده است. رسول اکرم در حدیثی فرمود: اگر بعد از من پیغمبری می آید آن بعد از من پیامبری مبعوث نمی شود.

ابن عباس روایت می کنند که خواسته ای بر رسول الله بود باری شنیدم که رسول دعا می فرمودند که بار اگما اسلام را عزت بخش یا توسط ابوجهل مگرو بن هاشم یا عمر بن خطاب این دعا در حق ابوجهل پذیرفته شد اما در حق عمر به اجابت رسید.

محبت حضرت عمر با اهل بیعت - حضرت

عمر با اهل بیعت محبت و دوستی خیلی داشت. حضرت حسین می فرماید: روزی حضرت عمر مرا دید و گفت: چرا نزد ما نمی آید گفتیم من یک مریب آمدم دیدم شما مشغول صحبت با یکی از صحابه بودید و فرزند شما علی بن ابی طالب را در منتظر ایستاده است. یا خود گفتیم وقتی فرزند شما

اجازه نداده شد شما بیاید من چطور پیامیم؟
 حضرت عمر فرمود: او فرزند عمر است و تو فرزند
 علی و نوه پیامبر هستی آنچه از عزت بر ما می
 بینی به فضل خدا و به طفیل شما اهل بیعت
 پیامبر است لذا تو هر وقت خواستی می
 توانی نزد من بیایی.

از علی بن حسین زین العابدین نقل می
 کند که یک مرتبه غنایم و لباس های زیبایی از
 مکن آورده بودند همه از لباس های غنیمت
 پوشیده بودند و شاد بودند اما حضرت عمر هنوز
 ناراحت بود چون لباسی که برای حضرت حسن و حسین
 مناسب و اندازه باشد در بین لباس ها وجود
 نداشت لذا حضرت عمر خدا پیکی را به مکن فرستاد
 تا لباسی خاص برای حسین آورد.

حضرت عمر از شهادتشان آگاه می شود - عجیب

به نظر نمی رسد که مرد پانک شرفی چون حضرت
 عمر از نزدیک شدن زمان شهادتشان باخبر شود
 عمر در خواب دید که فروسی ناشناخته که شبیه
 به فروسی ها سرزمین عرب می آید به ایشان حمله کرد
 و مرتب به سوی ایشان حمله می کرد آنچه را حضرت
 فرمودند بزودی تحقق یافت ایشان با دوشیز
 ای سمیری که توسط فرد فارسی بنام فیروز
 معروف به ابولؤلؤ زهر آگین شده بود پس
 از ضرب خوردن، وقتی از حالت بیهوشی بیرون
 آمد و از وجود اطرافیان آگاه شده، ناله گرفت
 صحبت کند. در روی بزرگی در خاطرش بود.

او آرزو داشت در کنار پیامبر و محبوس

رسول خدا حضرت عمر دفن شود ولی از احسانات
 ام المومنین حضرت عایشه می ترسید و راهی
 نشد که بدون اجازه ایشان در خانه ای پیامبر
 و در کنار رسول اكرم دفن شود به فرزندش